



سیمای شک و یقین

□ عباس عارفی

یکی از پرسشهای اساسی در معرفت‌شناسی عبارت از آن است که معرفت چیست؟ و پرسش مهم دیگر آن که چه چیزی را می‌توانیم بدانیم؟ کسی که با نگرش بدبینانه به پرسش دوم پاسخ می‌دهد شک‌گرا خوانده می‌شود. از این رو تبیین معنای یقین به معنای اخص^(۱) - که معرفت از دیدگاه حکمت اسلامی است - و شک و نیز بیان اقسام شک و شک‌گرایی، اهمیت خاصی در مباحث معرفت‌شناسی دارد. در مقاله حاضر نخست معنای شک و یقین بیان و سپس اقسام شک‌گرایی و یقین ذکر می‌شود. مؤلف در نوشتار حاضر به ده نمونه از شک و شک‌گرایی اشاره می‌کند از جمله شک وهمی، شک مزاجی، شک مطلق، شک منطقه‌ای و شک هوسی. در ادامه، نویسنده با تقسیم تاریخ شک‌گرایی به سه مرحله باستانی، نوین و معاصر، نمونه‌هایی از هر مرحله را بیان می‌کند.

* * *

شک

«شک» و مترادفها و معادل‌های آن در هر زبانی، بیانگر اضطراب در فهم و شناخت واقعیت است. وقتی واقعیتی از وقایع را مورد مطالعه قرار دهیم و نتوانیم درباره آن به نتیجه قطعی برسیم، و در باب آن به سردرگمی و تردید دچار شویم، در اینجا است که به شک افتاده‌ایم. اصولاً تأمل در باب مسئله و قضیه‌ای ممکن است ما را به نتایج ذیل رهنمون گردد: ۱. و هم ۲. شک ۳. ظن و گمان ۴. یقین. ولی در اینجا تذکر این نکته لازم است: چنانکه بعداً روشن خواهد شد، «شک منطقی» که با «یقین منطقی» در تقابل است، در معنای اعمی به کار می‌رود، و تمام مصادیق غیر یقینی از مواقف ادراکی را شامل می‌شود، بلکه با تدقیق بیشتر می‌توان گفت: «شک منطقی» لُبّاً حتی «یقین غیر منطقی» را نیز تحت پوشش قرار می‌دهد، چرا که «یقین منطقی» فراتر از «یقین روان‌شناختی» است. هر یقین منطقی، یقین روان‌شناختی است، ولی عکس آن صادق نیست. «یقین منطقی» یقینی است که شالوده محکم دارد به طوری که منطقیاً تشکیک‌ناپذیر است، و این همان یقینی است که در تقابل با شک و شکاکیت فلسفی قرار دارد.

یقین

برخلاف شک، «یقین» بیانگر حال قطع و جزم در تصدیق به قضیه است. یقین آن‌گاه تحقق

می‌یابد که مُدرک نسبت به ایجاب یا سلب قضیه، از حال تردید و دو دلی و از حال وهم و شک و گمان خارج شده و به قطع و جزم رسیده باشد. یقین دارای اقسامی است، و یقینی که در تقابل با «شک منطقی» قرار دارد، همان «یقین منطقی» است که از ساحت آن منطقاً شک پیراسته است.

گونه‌ها یا نمونه‌های شک

«شک» یا «شکاکیت»^(۲) دارای اقسامی است که اینک به چند نمونه از آن، اشاره خواهیم کرد:
 ۱) شک منطقی: این نوع شک، تردیدی است که بر شالوده منطق و عقل استوار است، یعنی شکی است که مبتنی بر تأمل و دقت در باب یک مسئله و قضیه است، نه صرفاً براساس اضطراب فکری ناشی از خیال‌پردازی قوه خیال یا سرپیچی و تمرد قوه واهمه از پذیرش فرمان عقل. پس «شک منطقی» عبارت است از شک ریشه‌دار و شالوده‌مند، و آن اعم از «شک استدلالی» است که بعداً خواهد آمد.

۲) شک وهمی: مراد از «شک وهمی» شکی است که در تقابل با «شک منطقی» قرار دارد. این نوع شک را می‌توان به «شک روان‌شناختی» نیز نامید. «شک وهمی» بدان جهت از «شک منطقی» افتراق می‌یابد که در واقع استبعادی است ناشی از عدم دقت در مسئله یا تحمل ناپذیری و اضطراب قوه واهمه و ناشی از عقل و منطق نیست.

۳) شک استدلالی: «شک استدلالی» یا «شکاکیت استدلالی» آن نوع شک و شکاکیتی است که مقرون به استدلال و برهان است. شکاک استدلالی صرفاً مدعای خود را ابراز نمی‌دارد بلکه سخن خود را با ادله‌ای نیز تجهیز می‌کند.^(۳)

۴) شک مزاجی: «شک مزاجی» یا «شک من چینی» درست مقابل «شک استدلالی» است. شکاک مزاجی برای مدعای خود، یعنی شکاکیت، استدلال نمی‌کند، بلکه صرفاً بیان می‌دارد که شخص او به گونه‌ای است که اموری را که دیگران یقینی می‌دانند، برای وی یقینی نیست. او مدعی است که بیشتر مردم «زودباور»^(۴) و «ساده‌لوح»^(۵) اند و با ادله ضعیفی متقاعد می‌شوند، ولی وی چنین نیست. البته این صرفاً تبختری است که وی ابراز می‌دارد و ادله‌ای آن را همراهی نمی‌کند، از این رو می‌توان آن را نوعی «وسواس فکری»^(۶) به حساب آورد، مگر آنکه مستدل سخن بگوید، که دیگر «شکاک مزاجی» نخواهد بود.^(۷)

۵) شک مطلق: «شک مطلق» یا «شک افراطی» آن نوع شکاکیت است که حد و مرزی نمی‌شناسد و همه چیز را مورد تشکیک و تردید قرار می‌دهد. این نوع شک همان شک افراطی است که شاید ندرتاً در تاریخ تفکر بتوان نشانی از آن سراغ گرفت، ولی مورخان فلسفه گاهی پیرون (Pyrrhon) را اوجد چنین شکاکیتی می‌دانند. او به مقتضای شکاکیت خود کاملاً وفادار بود و از سخن گفتن لب فرو می‌بست. از هیچ حیوان درنده‌ای یا چاه و چاله‌ای پرهیز نمی‌داشت.^(۸) چراکه اگر چنین می‌کرد، حریفان می‌توانستند لاقل وی را به قبول قضیه «من وجود دارم» ملتزم

سازند.

۶ شک نسبی: «شک نسبی» شکی است که از حد افراط بیرون آمده و دستکم قضایایی را به عنوان قضایای یقینی به رسمیت می‌شناسد. معمولاً شکاکیت‌ها نسبی‌اند، چرا که شکاکیت مطلق، نادر یا مستبعد و حتی خودشکن است، مگر آنکه چونان پیرون لب از لب فرو بست، زیرا اگر بگوییم: «همه چیز مشکوک است»، یا خود این قضیه یقینی است و یا یقینی نمی‌باشد. اگر یقینی نباشد، در این صورت مدعای «شک مطلق» فرو می‌ریزد، و اگر یقینی باشد، پس باز «شک مطلق» فرو می‌خشکد.^(۹)

۷ شک منطقه‌ای (Local): شک منطقه‌ای، شکی است که در حوزه‌های معارف خاص صورت نمی‌گیرد، ولی چون قائلان به آن، به مسائل اخلاقی می‌رسند و نمی‌توانند مبانی اخلاقی را درست تبیین کنند، دچار شک و سردرگمی می‌شوند، و یا در مورد قضایای دینی به اضطراب می‌افتند، و یا درباره‌ی این که فردا چه می‌شود، یعنی علم به آینده، در شک فرو می‌روند. اینها همه مصادیقی از «شکاکیت منطقه‌ای» است. دنسی (Dancy) معتقد است این نوع شکاکیت اگر کنترل نشود، مبدل به شک فرامنطقه‌ای خواهد شد.^(۱۰)

۸ شک فرامنطقه‌ای (Global): شک یا شکاکیت فرامنطقه‌ای، شکی است که درست مقابل شک منطقه‌ای قرار دارد. این نوع شکاکیت محدود به حوزه‌های خاصی از قبیل «اخلاق»، «مذهب» و «آینده» نیست، بلکه در دیگر موارد هم نفوذ خواهد کرد.^(۱۱) از بعضی کتب معرفت‌شناسی چنین مستفاد می‌گردد که «شک فرامنطقه‌ای» می‌تواند مصداقی از «شک نسبی» باشد و با «شک مطلق» که شک افراطی است، فرق دارد؛ یا به عبارت دیگر: هر «شک فرامنطقه‌ای» شک مطلق نیست، ولی «شک مطلق» مصداقی از «شک فرامنطقه‌ای» است که همه مناطق معرفت را تحت سیطره‌ی خود قرار می‌دهد و به اصطلاح، «شک فرا فرامنطقه‌ای»^(۱۲) است.

۹ شک دستوری: این نوع شک، که گاهی «شک روشی» هم نامیده می‌شود، همان شکی است که به نام «شک دکارتی» شهره است. شکاک دستوری بدین جهت گام در وادی شک نهاده است که یقین خود را تعمیق بخشد. بنابراین؛ شک دستوری شکی است برای تعمیق یقین. دکارت از آن جهت به شک دستوری روی آورد، تا به یقینی دست یازد که از تشکیک شکاکان مصون باشد. او ماجرای شک خود را در رساله «گفتار در روش درست راه بردن عقل و جستجوی حقیقت در علوم» و کتاب «تأملات» به تفصیل گزارش کرده است.^(۱۳)

نکته‌ای که در اینجا باید بدان توجه کرد، این است که «شک دستوری» در واقع شک هر محقق و عالمی است. عالمی که در باب یک مسئله تحقیق می‌کند نخست ابعاد و جوانب آن را به دقت می‌نگرد و سپس در باب آن به قضاوت و داوری می‌پردازد. به عبارتی در این باره توجه کنیم: «شک دستوری... برای هر عالم محقق در راه تحقیق و بررسی مطالب علمی پیش می‌آید تا

در میان شک‌ها و اعتراضات و تردیدها به نور برهان و فروغ استدلال، گم‌شده خود را بیابد و به مراد خویش ناقل گردد. این امری غریزی و جبلی هر انسان است، و هر کس که بیدار شده و سرمایه کسب معارف دارد، چنین حالتی که شرط و دستور و مصلحت حقیقت‌یابی است، به او روی می‌آورد، جز اینکه دکارت آن را به زبان و قلم آورد، و گرنه آنچه او گفت دیگران نیز بگفتند الا اینکه او آشکارا گفت و دیگران نهفته، و یا به تعبیرات مشابه آن بیان کردند؛ و گرنه انسانی که هر چه را بشنود و اندیشد و در نظر نخستین رد یا قبول کند، به گفته شیخ‌الرئیس این چنین شخصی از فطرت انسانیت منسلخ است. خلاصه، شک مذکور، خود دستوری برای هر دانش‌پژوه و مصلحت‌هر محقق است. منتها در برخی از موارد، بر اثر غموض مسائل یا ویژگی حالت اشخاص، شک به افراط می‌کشد! (۱۴)

۱۰ شک هوسی: در اینجا لازم است به شکی اشاره کنیم که گر چه منطقیاً «شک فلسفی» محسوب نمی‌شود، ولی گاهی برخی از فلاسفه یا فیلسوف نمایان بدان گرایش داشته‌اند. این نوع شک، برخلاف شک دستوری، مانع رسیدن به حقیقت است. «شک هوسی» در واقع آن نوع شکی است که نه برخاسته از «انگیزه حقیقت‌طلبی» و «واقع‌جویی»، بلکه ناشی از «هوس» و «هواوی نفس» است که به قصد «مهار گسیختگی» و «ولنگاری» بدان دامن زده می‌شود، چنانکه در قرآن مجید می‌خوانیم: «بل یرید الانسان لیفجر أمانه»^(۱۵) البته روشن است که فلاسفه و معرفت‌شناسان حق طلب در جستوی «حق» اند، و اندیشه و اندیشه‌ورزی آنها نیز از «شک هوسی» پیراسته است.

انواع یقین

یقین دارای انواعی است که اینک به دو نمونه از آن اشاره می‌کنیم:

الف) یقین منطقی: چنانکه قبلاً اشاره کردیم، «یقین منطقی» یقینی است که بر شالوده محکم بنا شده و منطقیاً تشکیک بر نمی‌تابد. یقین منطقی در واقع جزم صد درصد به قضیه است، یقینی ریشه‌دار و شالوده‌مند. این نوع یقین عبارت است از جزم ریشه‌دار به ثبوت محمول برای موضوع یا تالی برای مقدم، و از آنجا که این جزم، جزمی ریشه‌دار است، پس بالقوه یا بالفعل جزم به «امتناع سلب محمول از موضوع» هم با آن قرین است.

ب) یقین روان‌شناختی: در مقابل یقین منطقی، یقین روان‌شناختی قرار دارد. یقین روان‌شناختی اعم از یقین منطقی و یقین غیرمنطقی است. هر چند درست است که یقین منطقی که دارای شالوده منطقی است، مصداقی از یقین روان‌شناختی است، ولی «یقین روان‌شناختی» که در مقابل «یقین منطقی» قرار می‌گیرد، مفید وجه تباعد آنها از همدیگر است. دکارت از دو نوع یقین سخن می‌گفت: (۱) یقین متافیزیکی^(۱۶) (۲) یقین اخلاقی^(۱۷). به نظر دکارت، یقین متافیزیکی آن نوع یقینی است که در آن جایی برای حداقل شک هم وجود نداشته باشد، برخلاف یقین اخلاقی که به استحکام یقین منطقی نیست، و صرفاً برای تمشیت جریان

زندگی است. ویتگنشتاین نیز یقین را بر دو قسم منقسم می‌ساخت: (۱) یقین ذهنی.^(۱۸)
 (۲) یقین عینی.^(۱۹) آنچه را دکارت «یقین متافیزیکی» می‌نامید، ویتگنشتاین «یقین عینی»
 می‌نامد؛ البته با این فرق که دکارت در کتاب اصول - در اصل ۲۰۶ - صریحاً تصریح می‌کند یقینی
 که برای ما امکان حصول دارد، منحصر به «یقین اخلاقی» نیست، ولی ویتگنشتاین دستیازی به
 «یقین عینی» را میسور نمی‌دانست.^(۲۰)

آیت‌الله شهید سید محمد باقر صدر رحمه‌الله علیه نیز در کتاب «مبانی منطقی استقراء» به
 تفصیل در باب یقین سخن گفته است. وی «یقین» را بر سه قسم منقسم می‌سازد:

(۱) یقین منطقی: یقین منطقی یا ریاضی همان یقینی است که در برهان ارسطویی از «یقین»
 مراد می‌شود. یقین منطقی مرکب از دو علم است و مادامی که علم دوم به علم اول ضمیمه نشود،
 چنین یقینی حاصل نمی‌آید. مراد از «یقین منطقی»، یقین به قضیه معین است و این که
 مستحیل است که قضیه بر خلاف آن باشد که ما بدان علم حاصل کرده‌ایم.

(۲) یقین ذاتی: مراد از یقین ذاتی، وجهه روان‌شناختی یقین است، صرف نظر از این که
 «مجوزات واقعی» آن را اقتضاء کند یا خیر.

(۳) یقین موضوعی: «یقین موضوعی» آن یقینی است که مقتضای «مجوزات واقعی» است.
 نسبت بین یقین ذاتی و یقین موضوعی: یقین ذاتی با یقین موضوعی فرق دارد، به طوری که
 می‌توان گفت: نسبت بین آنها عموم و خصوص من وجه است. مورد اجتماع یقین ذاتی و یقین
 موضوعی در جایی است که یقینی در روان شخص حاصل شود و آن یقین مقتضای «مجوزات
 واقعی» باشد. این نوع یقین، مصداق یقین ذاتی و یقین موضوعی است. ولی اگر یقین در شخص
 حاصل شود به گونه‌ای که آن یقین مقتضای «مجوزات واقعی» نباشد، این یقین مصداق یقین
 ذاتی است، نه یقین موضوعی. از طرف دیگر: گاهی ممکن است «مجوزات واقعی» مقتضای یقین
 باشد، ولی به جهت شرایط روحی شخص یا اشخاصی، برای آن شخص یا اشخاص یقین حاصل
 نیاید، در اینجا «یقین موضوعی»، به دلیل وجود مجوزات واقعی و موضوعی آن، حاصل است،
 بدون اینکه «یقین ذاتی» محقق باشد.^(۲۱)

بدین ترتیب: روشن شد که «یقین» را اقسامی است، ولی معرفت‌شناسی می‌بایست وجهه
 همت خود را به تحصیل «یقین منطقی» بگمارد، و این همان یقینی است که می‌تواند عنصر
 تشکیک‌ناپذیری معرفت تصدیقی بالمعنی الاخص را تأمین کند.

ادوار و مراحل شکاکیت

در اینجا نگاهی گذرا خواهیم داشت بر ادواری که بر شکاکیت گذشته است، و از آن پس،
 «شکاکیت معاصر» را از نظر خواهیم گذراند:

الف) شکاکیت باستان (Ancient Scepticism): شکاکیت باستان جلوه‌های مختلفی داشته است

که اینک اشاره‌ای به چند نمونه از جلوه‌های بارز آن می‌کنیم:

۱) جرقة شکاکیت: هراکلیتوس (Heracitus)، فیلسوف یونانی که در حدود ۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح علیه‌السلام زندگی می‌کرد، و او را «فیلسوف گریان» می‌خواندند، معتقد شد که همه چیز در حال تغییر است، و «در رودخانه نمی‌توان دوبار شنا کرد». در اینجا بود که از سخن او این نتیجه شکاکانه گرفته شد که اگر همه چیز در حال تغییر است، ما اصلاً نمی‌توانیم «معرفت» نسبت به واقعیت دست یابیم.^(۲۲) متعاقب بر آن کراتیلوس (Cratylus) به این نتیجه رسید: «ما حتی یک دفعه هم نمی‌توانیم در رودخانه شنا کنیم، چرا که ما و رودخانه هر دو در حال تغییریم»؛^(۲۳) و این سخن نیز به «شکاکیت عام‌تر» رهنمون شد.^(۲۴) در این اثنا بود که گزنفون (Xenophone) اظهار داشت: «ما ملاکی برای معرفت صادق نداریم، پس اگر تصادفاً هم به حقیقتی برخوردیم، قادر به تمیز آن از خطا نمی‌باشیم».^(۲۵)

۲) پیدایش سوفیسم (Sophisim): در تاریخ تفکر یونان، با چهره‌هایی برخورد می‌کنیم که به نام «سوفیست»، یعنی حکیم و دانا، شهرت داشتند ولی بسیاری از مورخان فلسفه گفته‌اند: مشی آنها با این نام نمی‌ساخت زیرا آنها عملاً جدال و سفسطه را شعار خود ساخته، و حق را باطل و باطل را حق جلوه می‌دادند. بدین ترتیب: اگر این نسبت فی‌الجمله صحیح باشد، پس شاید دستکم بعضی از آنها را بتوان «مجادل» و «سفسطه‌گر» نامید تا «حکیم» و «دانشمند»؛ و این را وجه آن دانست که چرا سقراط به عنوان تعریض بر آنها، خود را «فیلسوف»، یعنی «دوستار حکمت»، نامید.^(۲۶) آریستوفانس در نمایشنامه «اברה» - در بیت ۳۳۱ - سوفسطائیان را «دانشمندان دروغین» و «درازمویان تنبل»^(۲۷) و «شاعران غزلسرا» و... معرفی کرده است.^(۲۸) ولی از دهه ۱۹۳۰ به این طرف، در غرب کسانی در صدد دفاع از آنان برآمده و از افلاطون در نکوهش آنها انتقاد کرده‌اند.^(۲۹) در هر صورت: این مسئله تاریخی است که پژوهشی مستقل را می‌طلبد و ما در اینجا به نقد و تحلیل «اندیشه» می‌پردازیم و اصالتاً کاری به وجهه تاریخی «صاحبان اندیشه» نداریم، گر چه البته کوشیده‌ایم درباره گذشتگان به اعتدال سخن بگوییم.

چهره‌های شاخص سوفیسم: شخصیت‌های شاخصی در یونان زندگی می‌کردند که به «سوفیست» شهرت داشتند. چهره‌های شاخص آنها از این قرار است:

- | | |
|----------------------------|------------------------------|
| ۱- پروتاگوراس (Protagoras) | ۲- گورگیاس (Gorgias) |
| ۳- پرودیکوس (Prodicus) | ۴- هیپپاس (Hippias) |
| ۵- آنتیفون (Antiphon) | ۶- تراسیماخوس (Thrasymachus) |
| ۷- کریتیاس (Critias) | ۸- آنتیستنس (Antisthenes) |
| ۹- آلسیداماس (Alcidamas) | ۱۰- لیکوفرون (Lucophron) |
| ۱۱- آنونیموس (Anonymous) | |

اینها چهره‌های شاخص و بارزی بودند که در یونان باستان به نام «سوفسطائیان» شهرت داشتند،^(۳۰) به طوری که افلاطون چند نمونه از رسائل خود را به نام آنها تخصیص داده است، ولی در میان آنها دو چهره «پروتاگوراس» و «گورگیاس» از شهرت بیشتری برخوردارند. این دو فیلسوف معروف سخنانی گفته‌اند که وجه تردید در امکان اکتساب معرفت را نشان می‌داد، از این رو؛ آنها در ترویج شکاکیت مؤثر بوده‌اند و اگر نبود تلاشهای سقراط و افلاطون و ارسطو در تحکیم معرفت، بنای اندیشه بی‌بنیاد می‌گشت. گورگیاس می‌گفت: «۱. هیچ چیز وجود ندارد. ۲. اگر چیزی هم وجود داشته باشد، ما قادر به تشخیص آن نیستیم. ۳. اگر هم قادر به تشخیص آن باشیم، نخواهیم توانست در باب آن با دیگران مفاهمه کنیم.»^(۳۱) با این نظر بود که «نسبیت‌گرایی»^(۳۲) پی‌افکنده شد. افلاطون در باب سخن پروتاگوراس نوشت: این سخن «معرفتی مطلقاً صادق»^(۳۳) را زیر سؤال می‌برد، چرا که در این صورت به تعداد افراد انسانی، حقیقت نیز تعدد می‌پذیرد.^(۳۴) البته تفاسیر زیادی دربارهٔ مراد پروتاگوراس از واژه «انسان» وجود دارد، از این که آیا مراد او از «انسان» فرد انسانی است، یا نوع انسان و... که اکنون مجال پرداختن بدانها نیست.

۳ شکاکیت آکادمی (Academic Scepticism): در حدود ۳۰۰ سال قبل از میلاد، در میان طرفداران سقراط و افلاطون، به استناد رساله‌ای از رسائل افلاطون به نام آپالوژی،^(۳۵) - رساله‌ای که در آن دفاعیهٔ سقراط در دادگاه آتن گزارش شده است - شکاکیتی تاسیس شد که بعدها به «شکاکیت آکادمی» معروف گشت. بنیانگذار این نوع شکاکیت شخصی است به نام آرسیلوس (Arcesilaus) که شکاکیت خود را مستند به سخنان سقراط در رسالهٔ آپالوژی کرده و می‌گوید: سقراط می‌گفت: «من این را می‌دانم که هیچ نمی‌دانم»، از این رو؛ «شکاکیت آکادمی» را می‌توان به نحوی مولود رسالهٔ آپالوژی دانست. شکاکان آکادمی معتقد بودند که ملاکی برای تشخیص «ادراک معتبر»^(۳۶) از «ادراک خطایی»^(۳۷) وجود ندارد، پس دست ما از «معرفت» کوتاه است و ما فقط با «تصدیق صادق محتمل» سروکار داریم.^(۳۸)

۴ شکاکیت پیرونی (Pyrrhonian. SK): این نوع شکاکیت به نام پیرون (Pyrrhon)، شکاک معروف باستان، نام‌گذاری شده است. وی که در حدود ۳۰۰ سال قبل از میلاد می‌زیست، شکاکیت عام و تمام‌عیاری را تاسیس کرد که بعدها توسط کسان دیگری نیز گسترش یافت. شکاکان پیرونی مطلقاً «معرفت» را انکار می‌کردند و حتی این سخن شکاکان آکادمی را نمی‌پذیرفتند که ما «می‌دانیم که هیچ نمی‌دانیم»، از این رو؛ شکاکان پیرونی هم به نقد «جزمیت» و هم به نقد «شکاکیت نسبی» پرداخته و شکاکیتی مطلق و افراطی را دامن زدند.^(۳۹) و چنانکه قبلاً اشاره کردیم، پیرون حتی عملاً به شکاکیت خودش وفادار بود و لب به سخن نمی‌گشود، و از هیچ حیوان درنده، و گودال و چاله‌ای پرهیز نمی‌داشت و این مریدان او بودند که او را از این

مهالک می‌رهانیدند!!

سکستوس یا احیاگر شکاکیت پیرونی: در قرن دوم بعد از میلاد مسیح علیه‌السلام شخصی به نام سکستوس امپریکوس (Sextus Empiricus) به احیاء شکاکیت پیرونی پرداخته، اندیشه‌های پیرون را مدون ساخت. وی می‌گفت: «شکاکیت پیرونی» نظیر «پالاینده»^(۴۰) ای است که همه چیز را با خود دفع می‌کند،^(۴۱) یعنی نباید آموزه‌های شکاکیت پیرونی را نیز به عنوان امور یقینی تلقی نمود، بلکه آنها صرفاً چیزهایی هستند که همه چیز را با خود به اضمحلال می‌برند. سکستوس آموزه‌های پیرون را در کتابی به نام «کلیات شکاکیت پیرونی»^(۴۲) مدون ساخت، که این کتاب امروزه به نام «راه شکاکیت»^(۴۳) موسوم است. وی در این کتاب «ده دلیل» برای شکاکیت اقامه کرده است.^(۴۴)

ب) شکاکیت نوین (Modern Scepticism): در اینجا شکاکیت نوین را در سه جلوه آن مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

۱) شکاکیت مونتنی: شکاکیت باستان کم‌کم به افول و خاموشی گرایید، تا این که مجدداً در قرن ۱۵ میلادی، در دوره ژناساس، توسط فیلسوف معروف فرانسوی به نام مونتنی (Montaigne)، به قصد حمایت از دستگاه کلیسا و دین مسیح علیه‌السلام، با حرارتی دوچندان تجدید حیات کرد. مونتنی در دورانی می‌زیست که «نهضت اصلاح‌طلبی»^(۴۵) به قصد کوتاه کردن دست کلیسا از تفسیر انحصاری از کتب مقدس، شروع شده بود.

کالوین (Calvin) و طرفداران او معرکه‌گردان این جریان بودند. آنها می‌گفتند ما هم «فهم» داریم، پس می‌توانیم خودمان، منهای کلیسا، از کتب مقدس فهم و برداشت داشته، و بدان عمل کنیم. در اینجا بود که مونتنی از غرور متکبرانه اینان برآشفته و با احیاء «شکاکیت باستان»، خصوصاً «شکاکیت پیرونی» در صدد برآمد تا «فهم بشری» را از اصالت انداخته، مجدداً آنها را وادار به تواضع و فروتنی سازد. وی آموزه‌های خود را در سلسله مقالاتی به انتشار داد و با استفاده از نوشته‌های سکستوس، «شکاکیت پیرونی» را به اوج رساند.^(۴۶) او بر دیوار اتاقش نوشته بود: «آنچه متیقن است این است که هیچ چیز متیقن نیست»، «من هرگونه حکمی را معلق می‌گذارم»؛ و ورد زبان او بود: «من چه می‌دانم؟!». «شکاکیت مونتنی» بیشتر صبغه اخلاقی داشت،^(۴۸) از این رو؛ «نسبیت اخلاقی» را دامن زد. شکاکیت مونتنی بر دکارت، پاسکال و مالبرانش و دیگران مؤثر بوده است.^(۴۹) چراکه او «پدر شکاکیت معاصر» است، و به نحوی بر جریانات بعدی شکاکیت و حتی در بروز مکاتب فلسفی از قبیل «تجربه‌گرایی» نیز تاثیر داشته است، البته با این تفسیر که مثلاً لاک بدان جهت به تجربه‌گرایی دامن زد تا از این طریق بتواند از شکاکیت مونتنی پاسخ بگوید.^(۵۰)

۲) شکاکیت دکارتی: دکارت در قرن ۱۶ میلادی در محیطی تنفس می‌کرد که فضای آن را

«شکاکیت موننتنی» فرا گرفته بود. دکارت در این فضای فکری، در صدد برآمد تا دوباره بنای معرفت را که در اثر تشکیکات موننتنی آسیب دیده بود، ترمیم کرده، راه را برای «یقین صادق» هموار سازد. از این رو؛ از «شک دستوری» آغاز کرد و سپس به قضیه «من می‌اندیشم، پس هستم» راه برد. متعاقب آن به دیگر قضایا پرداخت. در هر صورت: کیفیت مواجهه دکارت با شکاکیت، نتوانست آتش آن را خاموش کند بلکه این ماجرا همچنان ادامه یافت.^(۵۱)

۳) شکاکیت هیومی: در قرن ۱۸ میلادی، دیوید هیوم هنوز مسئله شکاکیت او را به خود مشغول می‌داشت، از این رو؛ وی کتاب معروف خویش به نام «پژوهشی در باب طبیعت انسانی» را نوشت و مطالبی را در این خصوص بیان داشت. هیوم در طول تاریخ تفکر خود، به دو نوع شکاکیت گراییده است: ۱. شکاکیت کامل العیار (Complet. SK). ۲. شکاکیت محدود (Limited. SK). وی در آنجا که در باب کلیه باورها و تصدیقات صحبت می‌کند، شکاکیت کامل را تجربه می‌کند، ولی در آنجا که «علم تجربی» را در مقابل «متافیزیک» و «علم کلام» قرار می‌دهد، گرایش پوزیتیویستی دارد که لازمه آن شکاکیت در امور فراحسی است.^(۵۲) سخنان هیوم در باب «اصل علیت» و مناقشه او درباره پیش فرض «یکسان عمل کردن طبیعت»^(۵۳) نه تنها تجربه را از کار انداخت، بلکه علم به آینده درباره طبیعت را نیز دستخوش آسیب ساخت.^(۵۴)

ج) شکاکیت معاصر (Contemporary Scepticism): شکاکیت معاصر غرب مولود بحرانهایی است که بر شکاکیت نوین گذشته است. نقش کانت بعد از شکاکیت هیومی همانند نقش دکارت بعد از شکاکیت موننتنی است، ولی با این فرق که کانت به پاسخی رسید که نتیجه آن انسداد باب علم در متافیزیک بود، و با تحلیلی که از مفاهیم علیت، وجود، ...، ارائه کرد، غبار یأس بر چهره پویندگان رئالیسم کلاسیک نشاناند. از این رو؛ می‌توان گفت: شکاکیت معاصر در این فضا تنفس کرده است. ما در اینجا مجال آن را نداریم که به تفصیل درباره شکاکیت معاصر به بحث پردازیم، فقط اشاره می‌کنیم که اگر ما شکاکان را بر سه دسته تقسیم کنیم: ۱. شکاکانی که به «تصدیق صادق موجه» حمله می‌کنند. ۲. شکاکانی که به «تصدیق موجه» حمله می‌کنند. ۳. شکاکانی که حتی به «تصدیق» و «فهم» حمله می‌کنند.^(۵۵) پس شکاکیت معاصر در وضعی است که این سه مرحله را تجربه می‌کند، برخلاف شکاکیت گذشته که بیشتر ناظر به «تصدیق صادق موجه» بود. این نکته قابل توجهی است که شاید بتوان آن را «فارق اصلی» بین شکاکیت گذشته و شکاکیت معاصر محسوب داشت. البته شکاکیت معاصر آموزه‌های خود را از شکاکیت گذشته وام می‌گیرد، ولی به تقاریر دیگری، متناسب با موقعیت عصری، عرضه می‌دارد، که به چند تن از نویسندگانی که عالمانه در این باب قلم زده‌اند اشاره می‌کنیم:

۱. استرود (Stroud)، نویسنده کتاب «مفاد شکاکیت فلسفی».^(۵۶)

۲. ویلیامز (Williams)، نگارنده کتاب «شک‌های غیرطبیعی».^(۵۷)

۳. آنگر (Unger)، نویسنده کتاب «جهالت» (۵۸).
۴. فوگلین (Fogelin)، نگارنده کتاب «پرتوهای شکاکیت پیرونی بر معرفت و توجیه» (۵۹).
۵. نوزیک (Nozick)، نویسنده کتاب «تبیینات فلسفی» (۶۰).
- اینها نمونه‌هایی بود از مکتوباتی که در آنها شکاکیت معاصر، به تقاریر مختلف، فراتابیده است.
- این گزارش کوتاهی است از سیر شکاکیت از دوران باستان تا کنون، تا براساس آن بتوانیم موضع شکاکیت را شناسایی کرده و از آن پس با آگاهی بیشتر به تجهیز و تدقیق پاسخ پردازیم.

پی‌نوشتها

- ۱- «یقین بالمعنی الاخص» عبارت است از: «تصدیق جازم مطابق با واقع ثابت»، یعنی «تصدیق جازم مطابق با واقع تشکیک‌ناپذیر».
- ۲- «شکاکیت» مفید وجه استمرار شک است، ولی ما در این سلسله مباحث معمولاً واژه «شک» را نیز به همان معنی، یعنی وجه استمرار شک، به کار می‌بریم.
- 3- Jonathan Dancy, Introduction to Contemporary Epistemology, P.7.
- 4- Easily Persuaded
- 5- Gullible.
- 6- Intellectual Freak.
- 7- Jonathan Dancy, Introduction to Contemporary Epistemology, PP.7,8.
- ۸- پل فولکیه، فلسفه عمومی، صص ۵۲-۵۵، مینار، شناسایی و هستی، صص ۷۴-۷۵.
- ۹- ر.ک: الشفاء، البرهان، ص ۱۱۸، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ص ۲۱۲، مینار، شناسایی و هستی، صص ۷۷-۷۸.
- 10- Jonathan Dancy, Ed., Introduction to Contemporary Epistemology, P.8.
- 11- Ibid. & Louis P.Pojman, Ed., Theory of Knowledge, P.26.
- 12- Super global SKepticism. (See: Ibid).
- 13- Jonathan Dancy & Ernest sosa, Eds., A Companion to Epistemology, PP.93_97.
- ۱۴- حسن - حسن‌زاده‌آملی، معرفت نفس، دفتر دوم، ص ۲۹۲.
- ۱۵- سوره قیامت، آیه ۵.
- 16- Metaphysical Certainty.
- 17- Moral assurance.
- 18- Subjective Certainty.
- 19- Objective Certainty.

- 20- Norman Malcolm, Wittgenstein: Nothing is Hidden, (London: Blackwell, 1989), PP.201-235. & A.Phillips, Geiffiths, Eds., Wittgenstein Centenary Essays, (Cambridge: Cambridge University Press, 1992). PP.223_237. & Ludwig Wittgenstein, On Certainty, (New York: Basil Blackwell, 1969). & Refer In persian to:
- ۲۱- آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر، الأسس المنطقية للاسقراء، الطبعة الرابعة، (بيروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۲ هـ.ق)، صص ۳۲۲-۳۲۷.
- ۲۲- Paul Edwards, Ed., The Encyclopedia of Philosophy, Vol 8, P, 449.
- 23- Ibid.
- 24- Ibid.
- 25- Ibid.
- ۲۶- سیر حکمت در اروپا، صص ۱۷ - ۱۶؛ دکتر علی‌مراد داودی، «سوفسطائیان» مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ش ۹۰، (۱۹۷۵.م)، صص ۸۴۵ -
- 27- Beringed dandicy.
- ۲۸- دیلیو.کی. سی. گاتری، تاریخ فلسفه یونان، ترجمه حسن فتحی، (تهران: انتشارات فکر امروز، ۱۳۷۵ هـ.ش)، ج ۱۰، سوفسطائیان، بخش نخست، ص ۶۹
- ۲۹- همان، صص ۲۹-۳۵.
- 30- W.K.C. Guthrie, The Sophis:s, (Cambridge: Cambridge University Press, 1988), PP.262_319.
- 31- Paul Edwards, Ed., The Encyclopedia of Philosophy, Vol. 8, P.449.
- 32- Relativism.
- 33- Absolutely True Knowledge.
- 34- Paul Edwards, Ed., The Encyclopedia ot Philosophy, Vol. 8, P. 449.
- 35- Apology.
- 36- Veridical Perception.
- 37- Illusion.
- 38- Louis P. Pojman, Ed., The Theory of Knowledge: Classical & Contemporary readings. P.25.
- 39- Ibid., PP. 25_26. & Jonathan Barnes. The Toils of Scepticism, (Cambridge: Cambridge University Press, 1994).

- 40- Purge.
- 41- Louis P.Pojman, Ed., The Theory of Knowledge, P.26.
- 42- Outlinens of Pyrrhonism.
- 43- The Skeptic Way.
- 44- Benson Matcs, Translator, The Skeptic way: Sextus Empiricus's Outlinens of Pyrrhonism, (Oxford: Oxford University Press, 1996), PP. 94_110.
- 45- Reformism.
- 46- See: Mortimer J.Adier, Editor in Chief, Great Books, (London: Encyclopedia Britannica Inc.1993) Vol. 23, PP. 51_59, & Paul Edwards, Ed. The Encyclopedia of Philosophy, ,Vol.8,P.452.
- 47- Oue Sais. je?!
- ۴۸- پیتر پرک، مونتنی، ترجمه اسماعیل سعادت، (تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۷۳ هـ.ش)، صص ۲۸-۲۱.
- 49- Antony flow, Ed. Dictionary of Philosophy, (London: Macmillan, 1979), P.237.
- 50- Paul Edwards, Ed. The Encyclopedia of Philosophy, Vol, 8, P.254.
- 51- Ibid, PP. 452_454.
- 52- Ibid. PP. 455_456. & Louis Pojman, The Theory of Knowledge, PP. 26_27. & 31 _ 40. & Jonathan Dancy and Ernest Sosa, Eds., A Companion To Epistemology, PP. 182_185.
- 53- The Assumption That Nature Is Uniform.
- 54- Paul Edwards, Ed., The Encyclopedia of Philosophy, Vol. 8, PP. 455_456.
- 55- Jonathan Dancy, Introduction to Contemporary Epistemology, P.90.
- 56- Barry Stroud. The Significance of Philosophical Scepticism, (Oxford: Clarendon Press, 1994).
- 57- Michael Williams, Unnatural Doubts: Epistemic Realism and The Basis of Scepticism, (Oxford: Blackwell, 1991).
- 58- Peter Unger, Ignorance: A case for Scepticism, (Oxford: Clarendon, 1995).
- 59- Robert J.Fogelin, Pyrrhonian Reflections on Knowledge and Justification, (Oxford: Oxford University Press, 1994).
- 60- Robert Nozick, Philosophical Explanations, (Cambridge: Belknap, 1983).